



مصاحبه با گل در رابطه با بلبل!

رضا رفیع

اشاره:

در آستانه بهار گلغذار چرخ کجمدار، فرصتی دست داد تا در «باغ نظر» با یکی از عزیزان گل به گفتمان (یا گلفتمان!) بنشینیم و اصطلاحاً گل بگویم و گل بشنویم. آن چه در پی می آید، حاصل این گفت و شنید است. اگر تیغ اصلاحات، آن را «گلچین» نکند.

«گل همین پنج روز و شش باشد» لیک این گفتگو همه اش باشد! (کار مشترکی از سعدی و نغربعدی)

در سر داشتیم ابتدائاً از معرفی شما به رسم معمول مصاحبات - شروع نمایم، ولی می بینم معروفیت شما و معرفت همگان نسبت به مراتب وجودی شما به حدی گسترده و فراگیر است که این کار به نظر اشتباه می آید و غلط آن هم شاید غلط زیادی! پس با کسب اجازه از محضر گل پرور شما، به موضوعی می پردازیم که به نظرم تاکنون در محاق ابهام، مجهول و بی جواب مانده است.

همان طور که مستحضرید، در طول تاریخ ادب پارسی - و بلکه ادب جهانی - در خصوص روابط حسنه شما با یکی از پرندگان خوش صدا و سیما به نام «بلبل» (معروف به: عندهلیب، هزار، مرغ چمن، و غیره!) مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است که پاره ای از آن ها بعضاً در تضاد و تقابل ماهوی و معنایی با یکدیگر می باشند. فلذا پیش از هر چیز، دوست داریم این دم عیدی در این زمینه از زبان خودتان چیزهایی بشنویم.

- خواهش می کنم. بله، درست می فرمایید. بنده به جهت گل روی خود و این که در کلیت (و گلپیت!) وجودی ام از هر حیث گل هستم، همواره در طول تاریخ مورد نظر دو طایفه از پرندگان بلند پرواز بوده ام که نسبت به حقیر در چارچوب اخلاقی قضیه، نظر لطفی احساسی و عاشقانه داشته اند (چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن!) این دو تیره و طایفه مورد نظر نیز عبارتند از جماعت بلبلان و پروانگان.

البته عزیزان زنبور، به خصوص از نوع عسلی و به عبارتی «ماه عسلی» اش هم هستند، منتها نه که آن ها به کاری تولیدی و عقلانی در جهت توجه به تولیدات و صادرات غیر نفتی مشغولند، لهذا تمام انگیزه و عشق و علاقه شان نیز معطوف به افزایش نقدینگی کندوان عسل و بالابردن میزان بازدهی آن ها خلاصه می شود. این ها از زندگی، تنها چیزی که فهمیده اند، همین بوده و کاری هم به مسایل احساسی ندارند.

به خصوص طبقه کارگری شان که درگیر نظامی «پرولتاریست» می باشند و نه تنها از حاصل کار خویش بهره عادلانه و انتفاعی ندارند که شاهد استثمار و بهره گیری سایرین نیز هستند و این یعنی همان چیزی که «بابا طاهر» شما آن را خیلی عریان بیان کرده و گفته است: به درگاه الهی کی روا بی / گل از مو، دیگری گیره گلابش

خواهش می کنم بروید سراصل مطلب و کمی راجع به نحوه روابط متقابل خود با بلبل توضیح بدهید تا از این طریق، اذهان عمومی روشن وقانع شود.

- ببینید آقا جان! من به شهادت یک تاریخ ادبیات منظوم و منثور، خدمت ایشان ارادت داشته و دارم و همواره نیز خواهان گفتمان و بهبود روابط فی ما بین و تساهل با بلبل بوده ام و هستم.

ولی بعضاً شنیده شده است که این روابط، تحت تاثیر برخی پیشرفت های تکنولوژیک این اواخر (از جمله اختراع انواع و اقسام گل های مصنوعی و زنگ های بلبلی) رو به سردی و دل سردی گذاشته و تقریباً جنگ سردی در گرفته که میان دو بلوک عاشق و معشوق در جریان است.

- ببینید، من مقداری از ادعای شما را قبول دارم و رد نمی کنم، اما باید خدمت شما عرض شوم که در این قضیه، تقصیر بیشتر متوجه برادر بلبل است و نه حقیر گل. بلبل هم اگر بود، همان بلابل قدیم!

الان مدت هاست که احساس بلبلان نسبت به ما «گل جماعت» فروکش کرده و این نه فقط حرف من است که حتی گل سرسبد شعری خود شماها نیز در فرازی از اشعار خود، به این نکته اشارت کرده و فرمود: صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست / عندهلیبان را چه پیش آمد، هزاران را چه شد.

خب، شما فکر نمی کنید که پیدایش پدیده ای نو تحت عنوان «گل های

مصنوعی» (چنان که پیش از این نیز به آن اشاره شد) تا اندازه ای در این جریان، نقش منفی داشته باشد؟ الان بازار پر شده است از این گل ها در رنگ ها و گونه های مختلف دلخواه و دلپسند.

فکر نمی کنید در مساله فرا عقلی «عشق»، پارامتر «نوگرایی» در تغییر جهت احساسات عاشق، موثر باشد و نظر او را به جانبی دیگر معطوف و متوجه سازد؟

- چرا. من هم تا حدی با نظر شما موافقم و معتقدم که باید به اصل «نوگرایی» هم توجه داشت؛ اما آیا در قضیه عشق هم این مساله صادق است؟ آیا در این جریان هم جاری است؟ ببینید، از قدیم الایام باب این داستان مفتوح بوده است که بنا به نص صریح فرمایش خود حضرات بلبل صفت؛ در حوزه عشق و عاشقی: هر گل نو که در جهان روید / ما به عشقش هزار دستانیم.

و این، ادعای خود جماعت بلبل هاست و بس. حالا گیریم که برزبان شیخ شیراز شما که آدم بوده، جاری شده باشد. خوب شده باشد. به اعتقاد من این مساله به هیچ وجه نقدی یا غیر نقدی، ربطی به جریان گل سازی مصنوعی ندارد و بیشتر بر می گردد به همان خوی و خصلت «بی وفایی» این قشر اهل آواز که این جریان هم مربوط به امروز و دیروز نیست و یک تاریخ پشت آن خوابیده است. نگذارید سر درد دلم باز شود.

به هر حال ما نفهمیدیم که بالاخره عاشق حق دارد نوگرا باشد یا خیر؟

- حق دارید هم نفهمید. حماقت شاخ و دم ندارد که شما اگر عاشق می بودید، منظورم را - به قول خودتان روی هوا می زدید. عاشق واقعی و صد درصد خالص، نمی تواند نوگرا باشد.

برای او آن چه بدان عشق می ورزد، نوترین چیزهای عالم است؛ حتی اگر از نظر کهنگی، جزو آثار باستانی بوده باشد.

دیده عاشق به غیر از روی معشوق، به جای دیگری ناظر نیست. خود شما مگر افرادی به اسامی «لیلی و مجنون» نداشتید؟ مگر نمی گویند که از مجنون پرسیده شد حق با فلان زید است یا عمرو؟ و او جواب داد که هیچ کدام؛ حق با لیلی است!

پس این ها چی شد؟ در قدیم حتی بلبل ها هم همین طور روانی بودند. سابقاً هیچ بلبلی نازکتر از گل برزبانش جاری نمی شد. بهار که می شد، چنان «دل سودایی» اش روانه بستان ها می شد و چنان بی خویشتن از بوی گل و ریحان ها می گشت که حد نداشت. البته متقابل هم بود و در همچنین راستایی بود که: «گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل» والی آخر که به جاهای باریک می کشد. اما بلبل های بی غیرت حالا چی؟ آن قدر در مسیر پروازی خود در آسمان، تحت تاثیر امواج ماهواره و تهاجم رسانه های وابسته به ابتذال جهانی قرار گرفته اند که اکثریت آن ها موج زده شده و به محض ورود به باغ هم، فقط چیزهایی می خوانند که تماماً در مایه های جاز و پاپ و راک و ... امثال این موسیقی های غربی است. خوب، حالا این دم ودستگاه های غیرستی امروزی، کجاش با طبع نازک امثال ما جور در می آید؟ مایی که زلال تر از شبنم، همنشین نداشته ایم (حالا قضیه خار به کنار)

- اجازه بدهید بحث را این گونه عوض و عرض کنم که بعضی ها برعکس شما بر این باورند که اگر «بی وفایی» هم در کار است؛ باز متوجه خود شماست و نه بلبل مذکور. همین دوست عزیز خودتان «شبنم» که ذکر خیرش شد، نظری جز این دارد.

یکی از دوستان مشترک و ناصح بنده به من سفارش اکید می کرد که: فلانی ... به قول گلرخان هرگز منه دل / وصیت نامه شبنم همین است.

- به هر حال، هرکسی دشمن دارد. این جور خزعبلاتی هم زاینده افکار کژاندیش بعضی اشخاص معلوم الحال است که اصلاً روی دیدن گل را ندارند، و اگر هم دارند صرفاً به جهت گلاب آن می باشد و لاغیر. حالا جالب این که عیناً برخلاف همین ادعای شما و آن دوست ناصحتان. اگر بنا بر توجه به منقولات صادره از سوی این و آن باشد. من می توانم به شما نمونه بدهم و عکس حرف شما را ثابت کنم. می فرمایید نه، می فرمایم بفرمایید.

وفاداری مدار از بلبلان چشم

که هر دم برگلی دیگر سرایند.